



# اسطوره و رویای جمعی

گفت و گو با عباس مخبر

عباس مخبر در کنار ترجمه‌ی آثار مهم نقد ادبی، یکی از معرّفان اساطیر ملل به خوانندگان کتاب‌های اسطوره‌شناسی در ایران است. از ترجمه‌های وی می‌توان به مجموعه‌ی آثاری که از سوی نشر مرکز چاپ شده: اسطوره‌های مصری، ایرانی، یونانی، رومی، سلتی، بین‌النهرین، ازتکی و مایایی و اسکانندیناوی اشاره داشت. در این گفت و گو مباحث مختلف اسطوره‌شناسی چون نماد و اسطوره، بیان شاعرانه و حقیقت، رویای جمعی، قدرت اسطوره، مقایسه‌ی تطبیقی اساطیر و... مورد بحث قرار می‌گیرد.

○ نخستین پژوهش در زمینه‌ی اساطیر در ایران به چه مقطع زمانی بازمی‌گردد و تا چه حد این تحقیقات در شکل‌گیری اسطوره‌شناسی در ایران نقش داشته است؟  
○ عمده‌ترین منابع مربوط به اساطیر ایران متون دینی زردشتی موسوم به اوستا و یافته‌های باستان‌شناختی و الواح بین‌النهرینی و کشفیاتی است که در آسیای میانه صورت گرفته است. متون اوستایی عمدتاً در سال‌های آخر قرن نوزدهم توسط مستشرقان غربی و پارسیان هند به زبان‌های غربی ترجمه شد. اولین ترجمه‌های فارسی متون و نظام یافته‌ی آنها نیز توسط استاد پورداوود در نخستین دهه‌ی ۱۳۰۰ هجری شمسی

اسطوره‌شناسی در جهان به فارسی ترجمه شده و مکتب‌های اسطوره و شناختی کارکردی، ساختاری، روان‌شناختی، روانکاوانه و غیره نیز به زبان فارسی راه یافته که حامیان و مخالفان خاص خود را دارند. به گمان من آنچه اهمیت دارد این است که این قبیل مطالعات در عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اهمیت پیدا کرده و مورد اقبال قرار گرفته‌اند. مثل سایر عرصه‌های علم و اندیشه، در این حوزه نیز نگاه علمی و نقادانه راه خود را باز می‌کند.

○ در یکی از کتاب‌های اسطوره‌ای که ترجمه نموده‌اید، از قول نویسنده‌ی کتاب (خانم لوسیا برن) در تعریف «اسطوره» به «قصه‌هایی سنتی» مربوط به جادو اشاره نموده‌اید. اما ما در عصر نو با اسطوره‌های جامعه مدرن و افسانه‌های نو روبه‌رو هستیم که به نظر، بازنمایی مدرن موتیف‌ها و روایت‌های کهن است. برای نمونه می‌توان به چهره‌های افسانه‌ای نزدیک به عصر ما چون تارزان، خون‌آشام، و همین‌طور مفاهیم مدرن چون اسطوره آزادی و... اشاره داشت. بر این اساس آیا نمی‌توان اندیشید که «اسطوره» علاوه بر «سنت» با مدرنیسم هم مرتبط است؟

○ بله مرتبط است، اما این ارتباط به قدری توضیح نیاز دارد. پاسخ به این سؤال در واقع به تعریف ما از

صورت گرفت، کشفیات مربوط به بین‌النهرین نیز و خواندن الواح و کتیبه‌های آنها به سال‌های آخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مربوط می‌شود. مطالعات و پژوهش‌هایی که حول و حوش شاهنامه و ماجراها و شخصیت‌های آن صورت گرفت نیز منبعمی را در اختیار پژوهشگران قرار داد.

این پژوهش‌ها اساساً ریشه در انقلاب مشروطیت و بازیابی مجد و عظمت گذشته داشت. در دوره‌ی رضاشاه با گرایش‌های ناسیونالیستی افراطی و گذشته‌گرای حاکم ترویج و بعداً در مؤسساتی نظیر فرهنگستان زبان ایران دنبال شد و پایه و مایه‌ی پژوهش‌های بعدی را فراهم آورد. این پژوهش‌ها در کنار ترجمه‌ی آثار مستشرقان درباره‌ی تاریخ قدیم ایران، توضیح و تفسیر شاهنامه و ترجمه‌ی گزارش‌های مورخان قدیم یونانی و یافته‌های حاصل از کاوش‌های باستان‌شناختی در محوطه‌های باستانی ایران اساس کار اسطوره‌شناسی ایرانی را تشکیل می‌دهند.

در اسطوره‌شناسی امروز ایران، در کلی‌ترین تقسیم‌بندی، دو جریان عمده را می‌توان دید. جریانی که بر فرهنگ آریایی و اسطوره‌های هند و ایرانی، تأکید دارد و جریانی که اسطوره‌شناسی ایرانی را در بافتی قدیم‌تر با تکیه بر دادوستدهای آن با بین‌النهرین و آسیای میانه مورد توجه قرار می‌دهد. این دو جریان گاهی تفسیرهای کاملاً متفاوت و متضادی از گذشته‌ی اسطوره‌ای و حتی تاریخی ایران ارائه می‌دهند. البته در دهه‌های اخیر آثار متنوعی از مکاتب گوناگون

## اسطوره‌های مصری

مرحله هرت ترجمه عباس معین



## اسطوره‌های ایرانی

ترجمه عباس معین



اسطوره مربوط می‌شود. بدیهی است که اگر نظر یونگ را بپذیریم که می‌گوید «اسطوره نوعی رؤیای جمعی است» و یا نظر کمبل را که می‌گوید «هر آنچه وارد رؤیای آدمی شود اسطوره است» دیگر اسطوره به زمان خاصی در گذشته تعلق ندارد. ترس‌ها، رؤیایا، آرزوها، الزام‌های بقا و آیین‌های مربوط به گذر انسان از مراحل مختلف بلوغ، مراسم و آیین‌هایی که به تولید و بقا و به طور کلی رابطه انسان با کل هستی مربوط می‌شوند در مکتب‌های امروزی اسطوره مورد توجه و پژوهش قرار می‌گیرند. بدیهی است که در چنین چشم‌اندازی، همه مطالبی که می‌فرمایید در چارچوب مطالعات اسطوره‌شناختی نیز قرار می‌گیرند، حتی خود «مدرنیسم».

○ به نظر می‌رسد که غروب گاه در رویکرد کسانی چون یونگ و الیاده در برابر

عقل‌گرایی صرف و رویکرد پوزیتیویستی (اثباتی - تجربی) گرایش به اشتراق را پی می‌جوید و اسطوره را نیز یکی از منابع این گرایش می‌یابد، حال آنکه شرق مسیری عکس را طی می‌نماید. یعنی ما با حرکت به سمت اسطوره‌های جامعه‌ی عقلانی مواجه‌ایم. برداشت از «اسطوره» در دوسویه‌ی غرب و شرق در دو ساخت رویکرد روشنفکری و رویکرد پاپیولو (مردمی) تا چه حد متفاوت است؟

○ در مورد بخش اول سؤال موافقم و مرا به یاد اظهارنظر گویایی از برنارد شاو می‌اندازد. روزی منتقدی مقاله‌ای در نقد آثار شاو می‌نویسد و او را متهم می‌کند که با هنر کاری ندارد و فقط دنبال پول است. شاو در جواب نظر منتقد را تأیید می‌کند و می‌گوید: دوست عزیز، من و تو هر دو به دنبال آن چیزی هستیم که نداریم. من به دنبال پول و تو به دنبال هنر. موقعیت ما و غربی‌ها در مواجهه با تقابل معنویت، اشتراق / مدرنیت، فناوری شبیه وضعیت فوق است. البته قطعاً غربی‌ها دل‌شان نمی‌خواهد در کابل یا کلکته زندگی کنند و می‌خواهند این جای خالی مانده را در فضای مالوف خودشان داشته باشند. همان طور که شرقی‌ها هم برای رسیدن به زندگی بهتر و استفاده از دستاوردهای مدرنیت تلاش می‌کنند، و در پی نقد مبانی تفکر اسطوره‌های خویش‌اند. غربی‌ها اسطوره‌های مدرن را نقد می‌کنند و ما اسطوره‌های کهن را، غربی‌ها در پیام‌مدرنیسم در پی غلیظتر کردن وجه سنت در ترکیب سنت و مدرنیسم‌اند، و ما در عصر پیشامدرنیسم در پی غلیظتر کردن وجه مدرنیسم.

○ گروهی از محققان بر این باورند که با طغیان بر «اسطوره» (انکار آن) باید جامعه را

به مرحله‌ی عقلانی شدن نزدیک نمود، به تعبیر دیگر آنان معتقدند که اسطوره دارای کارکرد منفی در جامعه‌ی ایرانی است، آیا شما با این نظر موافقت از سوی دیگر آیا اسطوره‌زدایی بدون شناخت علمی و منطقی اسطوره ممکن می‌شود؟

○ آن چیزی که باید با آن مقابله و نقد شود «تفکر، بینش یا رویکرد اسطوره‌ای» است نه اسطوره. منظور از «تفکر اسطوره‌ای» اسیر بودن در قالب‌های فکری معین (اعم از کهنه یا نو) بدیهی و غیرقابل نقض پنداشتن ارزش‌های معین، دوری جستن از بحث و نقد علمی، و پناه گرفتن زیر لوای ارزش‌های تقدیس شده در قالب سنت یا ایدئولوژی‌های پراخت شده است. بدیهی است که شناخت اسطوره‌ها، از جمله ابزارهای کارآمد مقابله با این نگرش و نحوه‌ی اندیشیدن است. البته شناخت اسطوره‌ها کارکردهای دیگری نیز دارد که شاید به همین اندازه مهم باشند و آن شناخت انسان و خواست‌ها و آرزوهای او، بهره‌گیری‌های ادبی و هنری و نظایر آن است.

○ گفت‌وگو را با پرداخت به کار شما در نشر مرکز در معرفی اساطیر ملل دنبال می‌کنیم. اساطیر یونانی بخشی از اساطیر آریایی است و دومی یل ساخت سه گانه اساطیر آریایی را در آنها نشان داده است. چه شباهت‌ها و تفاوت‌های اساسی میان اساطیر ایران و یونان وجود دارد؟

○ همان طور که دو مزیل نشان داده است بن‌مایه‌های مشترکی در میان اساطیر هند و اروپایی وجود دارد. سایر اسطوره‌شناسان از جمله کمبل از بن‌مایه‌های مشترک اساطیر در میان کلیه‌ی اقوام و ملت‌ها سخن گفته‌اند. اما این اسطوره‌ها رنگ و بوی یک جامعه‌ی خاص را به خود می‌گیرند، متحول می‌شوند، درهم نفوذ می‌کنند و در طول تاریخ فرایندهای پیچیده‌ای را از سر می‌گذرانند. در واقع تفکیک اسطوره‌ها به داده‌های ملی، مثل تلاش برای پیدا کردن یک نژاد خالص و نیامیخته دشوار و عبث است. از این کلیات که بگذریم در مورد شباهت‌های اساطیر ایرانی و یونانی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: به وجود آمدن دو نیروی خیر و شر، یعنی اورمزد و اهریمن از زروان در اسطوره‌های ایرانی که شبیه به وجود آمدن تیتان‌ها و سیکل‌وپ‌ها، یعنی خدایان خیر و شر از کروئوس است. در هر دو اسطوره این غول خدای نخستین به نوعی قربانی می‌شود تا امر خلقت انجام پذیرد؛ در هر دو اسطوره‌شناسی نیز این غول - خدای نخستین پس از انجام کار خلقت در جهان نقشی ندارند. مشابه این اسطوره‌ها در بین‌النهرین نیز وجود دارند. شباهت «آفرودیت، ایشتار و آناهیتا، «آشیل و اسقندریار» «رستم و هکتور» هفت‌خوان هراکلس و هفت‌خوان رستم» از دیگر موارد قابل ذکر است. شباهت اساطیر یونانی با اساطیر بین‌النهرینی بسیار گسترده‌تر است. دشمن اسطوره‌های پرومته و آنکی را شبیه به یکدیگر می‌داند و این دو را در زمینه خلقت پاندورا و منشاء تاریخ اولیه

بشر در اسطوره‌ی آنکی مقایسه می‌کند. همچنین از شباهت‌های «لوکتیوس و همسرش تیتیس» با «پسو و قیامت» و «ژئوس و مردوک» «پرسفونه و دموزی» نیز سخن رفته است. سرودهای هومر برای آپولون، و تقریباً کلیه‌ی اسطوره‌های متضمن سفر در یونان آکنده از بن‌مایه‌ها و ایده‌های بین‌النهرین هستند. استاد بهار عقیده دارد که چیزی حدود هفتاد هشتاد درصد اسطوره‌های یونانی متعلق به آسیای غربی است. در هر حال منظور این است که نمی‌توان از چیزی به نام اسطوره‌های یونانی و ایرانی در مفهوم هند و اروپایی خالص و تأثیر آنها بر یکدیگر خیلی دقیق حرف زد.

درباره‌ی تفاوت، مهم‌ترین نکته‌ای که می‌توان گفت این است که اساطیر یونانی باقی‌مانده متعلق به دوران چند خدایی است، اما در ایران که اساطیر عمدتاً از طریق متون دینی زرتشتی حفظ و منتقل شده‌اند، اساطیر متعلق به دوران یکتاپرستی است چون کیش زردشت آیین یکتاپرستی است. این موضوع باعث می‌شود که شاهد آن تنوع و رنگارنگی بازمانده در اسطوره‌های یونان نباشیم، چرا که یکتاپرستی از جهانی ضداسطوره است.

○ هنر یونان تا چه حد ملهم از اساطیر آن است. ارتباط اساطیر ایرانی با هنر ایرانی در مقایسه با ارتباط اساطیر یونانی و هنر یونانی چگونه است؟

○ بدیهی است که اسطوره‌های هر ملت با توجه به پیوند تنگاتنگی که با تاریخ، فعالیت‌های تولیدی، روان‌شناسی اجتماعی و ناخودآگاه جمعی آن ملت دارد در آثار هنری و فرهنگی نیز تجلی ویژه‌ای داشته باشد. این تأثیر در مورد اسطوره‌های یونانی، هم در رشته‌های مختلف هنر (ادبیات، نقاشی، مجسمه‌سازی، موسیقی و...) هم از نظر محدوده‌ی جغرافیایی (کل تمدن غرب و بخش‌های دیگری از جهان) بسیار عمیق بوده است، در مورد اسطوره‌های ایرانی نیز بارزترین نماد این تأثیر را می‌توان در ادبیات، اعم از مکتوب و شفاهی، قصه‌ها و افسانه‌ها، نقاشی، کاشی‌کاری و صنایع دستی مشاهده کرد.

اما رنگارنگ بودن اساطیر یونانی به دلیل آنکه در مقطع چند خدایی منجمد می‌شود و بر جای می‌ماند، و عدم گسست فرهنگی در یونان (این میراث با تغییراتی اندک به امپراتوری رم و از آنجا به سراسر غرب انتقال می‌یابد)، و توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی غرب در قرن‌های اخیر نامنه‌ی تأثیر و نفوذ هنری اسطوره‌های یونانی را بیشتر کرده است. در ایران با سقوط ساسانیان، افول دین زردشتی و خارج شدن زبان فارسی از صحنه‌ی ادبیات رسمی کشور جریان امور فرهنگی وارد دادوستدها و مسیرهای تازه‌ای می‌شود که بحثی مفصل و جداگانه را طلب می‌کند.

○ اساطیر یونان منبع الهام دانشمندان بزرگی چون فروید برای بیان فرضیه‌های نو روان‌شناختی و... بوده است؛ در حالی که درباره‌ی اساطیر ملل دیگر شاهد چنین اتفاقی نیستیم. چه دلایلی برای توجیه این امر وجود دارد؟

کتاب‌های مرتبط / مرداد و شهریور ۱۳۸۰



○ گمان می‌کنم علت آن پیشرفت‌های همه‌جانبه‌ی غرب در قرن‌های اخیر، به‌خصوص پس از رنسانس باشد. این پیشرفت‌های علمی باعث شد که کلیه‌ی سرمایه‌های مادی و معنوی خود را مورد بازیابی و نقد قرار دهند، آنها را منام روزآمد کنند و از آنها به نحو احسن بهره‌گیرند؛ ماجرای که در بخش‌های دیگر جهان شاهد وقوع آن نبوده‌ایم.

○ اساطیر رومی وارث اساطیر یونانی است. چه تفاوت‌هایی در اساطیر آن دو دیده می‌شود و در بازرایی اساطیر یونانی در اساطیر رومی چه عواملی نقش داشته است؟  
○ رومی‌ها اساطیر یونانی را با تغییراتی اندک، به منظور جا دادن به چند خدای محل ایتالیایی، پذیرفته‌اند. در واقع نخستین شاعران و نویسندگان رومی آثار خود را به زبان یونانی می‌نوشتند و آنچه درباره‌ی گذشته خود بر جای نهاده‌اند آمیزه‌ای از اسطوره‌های یونانی، افسانه‌های قومی و سنتی، و سنت‌های خانوادگی خاندان‌های بزرگ و معروف است. خدایان بزرگ رومی، یعنی ژوپیتر، نپتون، مارس، ونوس، وستا، وولکان به ترتیب همتای خدایان یونانی زئوس، پوسیدون، آرس، آفرودیت، هستی و هفایستوس هستند که در مواردی نیز در کارکردهای آنها تغییراتی ایجاد شده است. از میان اسطوره‌های ویژه‌ی رومی‌ها می‌توان داستان بنیانگذاری شهر رم به وسیله‌ی رومولوس و داستان‌های پهلوانی دفاع از این شهر، از جمله افسانه‌های هوراتیوس و کولیلائی شجاع را نام برد. به طور کلی قصه‌های رمی بیشتر رنگ و بوی تاریخی دارند. علت این تأثیرپذیری روم از یونان نیز تقدم زمانی و پیشرفته‌تر بودن تمدن یونان نسبت به رم است. در کلیه‌ی این بازرایی‌ها تاریخ، جغرافیا و سنت‌ها و آیین‌های بومی دخیل‌اند.

○ آنگاه که نام تمدن بین‌النهرین به ذهن تداعی می‌شود، نام تمدن‌های سومری، اکدی، بابلی و آشوری نیز به خاطر می‌آید. اساطیر بین‌النهرین بیشتر به کدام یک از تمدن‌های مزبور مربوط می‌شود و تعامل تمدن‌های یادشده چه نقشی در شکل‌گیری اساطیر و هنر اساطیری تمدن بین‌النهرینی دارد؟

○ آنچه تمدن بین‌النهرین نامیده می‌شود میراث اقوام و ملت‌های متعددی است که وارد این سرزمین شده و قرن‌ها در کنار یکدیگر زیسته و با یکدیگر جنگ و مراد داشته‌اند و هراز گاهی یکی مشعل را از دیگری گرفته و مسافتی را در درازای زمان طی کرده است. به گفته‌ی ویل دورانت در حدود سال‌های ۱۱۵۰ قبل از میلاد بین‌النهرین همچون اقیانوسی به نظر می‌رسید که در آن دسته‌های آدمی مانند گردابی پیوسته با یکدیگر مخلوط و از هم پراکنده می‌شدند. اسیری می‌کردند یا به اسیری درمی‌آمدند، می‌خوردند یا خورده می‌شدند، می‌کشتند یا به قتل می‌رسیدند این‌گونه کارها پایانی نداشت. نام صدها قوم و قبیله ثبت شده است که هر یک خود را مرکز جغرافیا و تاریخ تصور می‌کرد.

از این پیش‌زمینه که بگذریم، اسطوره‌های بین‌النهرینی را می‌توان به دو دسته‌ی کلی اسطوره‌های سومری و اسطوره‌های کلدانی یا آشوری - بابلی تقسیم کرد. سومری‌ها که پایه‌گذار تمدن بین‌النهرین به شمار می‌آیند بسیاری از یافته‌های فکری و فرهنگی خود را به حکومت‌گران بعدی دادند، در عرصه‌ی اسطوره‌ها چنانچه بخواهیم مقایسه‌ای بکنیم فهرست خدایان مهم سومری که با تغییر نام به تمدن‌های آشور و بابل رسید به این شرح است:

سومری بابلی  
ان (آسمان) انو  
انکی (خدای آب‌ها) آا  
انلیل (خدای باد و توفان) انلیل  
نانا (خدای ماه) سین  
اینانا (ملکه آسمان) ایشتر  
اوتو (خدای خورشید) شرمش  
نین لیل (زن - خدا) مولیتو، میلیتا  
(مادر سه خدای جهان زیرین)

گاهی در یک سند بابلی هر دو نام با هم و گاهی هم اسامی متعدد محلی آنها ثبت شده‌اند. حتی‌های هند و اروپایی که از آنتاولی آمدند و چندصد سال بر آن جا حکومت کردند متجاوز از یک هزار خدا داشته‌اند که هشتصدتا را نام برده‌اند. هورانی‌های فرود آمده از کوه‌های مازندران نیز از دیگر اقوام تأثیرگذار بوده‌اند. بومیان نجد ایران، کوه‌نشینان زاگرس و ایلامیان نیز تأثیرات آشکاری بر جای نهاده‌اند، البته باید این نکته را نیز یادآور شد که میان اساطیر سومری که منشأ تژادی آنها روشن نیست و اساطیر آشوری - بابلی که سامی هستند تفاوت‌هایی نیز وجود دارد که بارزترین آن اسطوره‌ی آفریتش، و خدای نین هورساک (زمین - مادر) است.

○ تعامل تمدن‌های بین‌النهرینی با تمدن‌های بومی ایران چون ایلامیان و نقش آن در شکل‌گیری اساطیر و هنر اساطیری آنان چگونه بوده است؟

○ متأسفانه مدارک موجود در مورد ایلامیان و جلوه‌های مختلف زندگی آنها از جمله دین و اسطوره اندک و پراکنده است. امپراتوری ایلام به مدت حدود ۲۵۰۰ سال از اواسط هزاره سوم تا نیمه هزاره‌ی اول قبل از میلاد بر بخش وسیعی از مناطق غربی و جنوبی سرزمین کنونی ایران حاکم بوده است. بدیهی است که این امپراتوری گسترده طی این دوران طولانی، با همسایگان خود سومر، آشور، بابل، و بومیان نجد ایران تعاملی گسترده داشته و در قلمرو کیش، آیین و اسطوره تحولات فراوانی را از سر گذرانده است که بخش اعظم آن هنوز شناخته نشده است. یکی از کهن‌ترین اسناد موجود در مورد خدایان ایلامی معاهده‌ای است میان هیت پادشاه ایلامی آوان و نرام‌سین پادشاه اکد که متعلق به حدود ۲۲۰۰ سال ق م است و در آن اسامی همه‌ی خدایان ایلامی ذکر شده است. مهم‌ترین

خدایان ایلامی ذکر شده در این سند عبارت‌اند از: پینیکر، هومبان و اینشوشینک. پینیکر که شاید همان کری‌ریشه بعدی باشد ایزد بانوی آسمان و والاترین خدای دوران‌های اولیه ایلام است. بعدها هومبان که خدایی مذکر است این مرتبت والا را به خود اختصاص می‌دهد. تغییر جایگاه این دو خدا، نوعی چرخش به سمت جامعه‌ای پدر سالار توصیف شده است.

مرحوم مهرداد بهار این تثلیث هومبان، کری ریشه، اینشوشینک را با تثلیث اورمزد، ناهید و مهر مقایسه کرده و کارکردهای معادل آنها را برشمرده است. علاوه بر این‌ها خدایان مهم بین‌النهرینی از قبیل ادو، آا، انکی، انلیل، سین، شه مش، نین گال (اینانا، ایشتر) نیز در ایلام متداول بوده و ستایش و پرستش می‌شده‌اند.

به طور کلی ویژگی بارز دین ایلامی را می‌توان در نگرش مادرسالار، مقبولیت ازدواج با محارم و اهمیت مار به عنوان نماد برکت بخشی ذکر کرد. در بسیاری از موارد اشیاء هنری و مهرهای منقوش ایلامیان از آثار مشابه سومری و بین‌النهرینی؛ از طریق ویژگی‌های فوقی بازشناخته می‌شوند. از جمله آثار هنری مهم بازمانده از ایلامیان پیکرهای برهنه‌ی ایزد بانو پینیکر یا کری ریشه است که پستان‌های خود را با دو دست گرفته و در کلیه‌ی حفاریات باستان‌شناسی مربوط به این دوره به دست آمده است. مهرهای ایلامی و نقش‌های روی آنها که صحنه‌هایی از شکار، ماهیگیری، دامداری و جانوران اهلی و وحشی را نشان می‌دهند از دیگر آثار این دوره است. ظروف ساخته شده از سفال، قیر طبیعی، مرمر و مس، پیکرهای ساخته شده از سنگ مرمر، نقوش

اسطوره به زمان خاصی در گذشته تعلق ندارد. ترس‌ها، رؤیاهای، آرزوها، الزام‌های بقا و آیین‌های مربوط به گذر انسان از مراحل مختلف بلوغ، مراسم و آیین‌هایی که به تولید و بقا و به طور کلی رابطه‌ی انسان با کل هستی مربوط می‌شوند در مکتب‌های امروزی اسطوره مورد توجه و پژوهش قرار می‌گیرند

غربی‌ها اسطوره‌های مدرن را نقد می‌کنند و ما اسطوره‌های کهن را. غربی‌ها در پسامدرنیسم در پی غلیظ‌تر کردن وجه سنت در ترکیب سنت و مدرنیسم‌اند، و ما در عصر پيشامدرنیسم در پی غلیظتر کردن وجه مدرنیسم

برجسته، اشیاء فلزی و مهرهای استوانه‌ای منقوش نیز جلوه‌های زیبایی از هنر ایلام را به نمایش می‌گذارند.

### ○ اساطیر اسکانديناوي آيا جزء اساطير آريايي است و شباهت مثلا خدای وار (خدای سوگند) به میترا، فریباچه ناهید و نودیتمرو... آيا قابل تأمل است؟

○ اسطوره‌های اسکانديناوي مجموعه‌ای پراکنده و اندک است که در شکل مکتوب آن از صافی یهودیت و مسیحیت گذشته و رنگ و بوی آنها را به خود گرفته است. همان طور که می‌گویند وار الیه‌ای است که از سوگندها و توافقی‌های خاص میان زنان و مردان مراقبت می‌کند و به همه‌ی کسانی که آنها را نقض می‌کنند کیفر می‌دهد و کارکردی شبیه به مهر دارد. فریبا نیز ایزد بانوی جنسیت، باروری و کشاورزی است و با دیمیترو و ناهید شباهت دارد.

اما مهم‌ترین خدایان اسکانديناوي خدایان سه‌گانه‌ی تور، اودین و فریر هستند که مطابق با دیدگاه دومزیل کارکردهای سه‌گانه‌ی خدایان هند و اروپایی را به نمایش می‌گذارند. دومزیل اودین را در نقش پادشاه، کاهن و جادوگر، فرمانروا می‌شمارد. تور ویژگی‌های خدای جنگ را دارد و فریر تولید کشاورزی، حاصلخیزی و کسب ثروت را ساماندهی می‌کند. سفر اودین به قلمرو مردگان برای بازگرداندن بالدر قهرمان و محبوب به جهان زندگان، اسطوره‌ی خدای

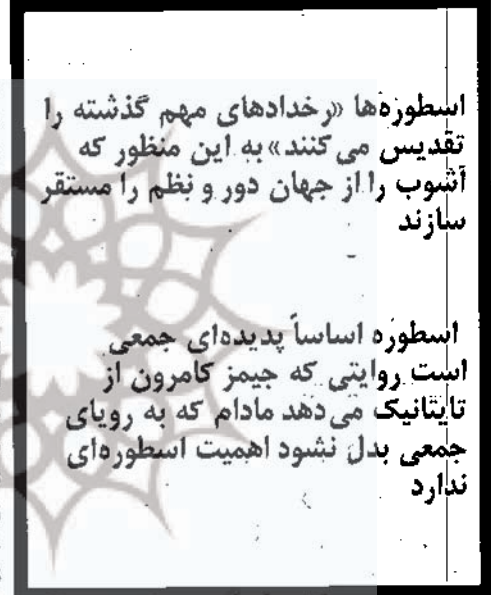
میرنده و رستاخیزکننده است که از مضمون‌های محوری اسطوره‌های بین‌النهرینی، مصری و مسیحیت است. کشته شدن یمیر به دست اودین، ویتلی و که نوادگان او هستند با ماجرای کشته شدن کرونوس و زروان شباهت دارد و ساخته شدن جهان از اندام‌های مختلف او شباهت حیرت‌انگیزی به ساخته شدن جهان از اندام تیامت پس از کشته شدن او به دست مردوک دارد. شاید نقل و بخش کوتاهی از این دو اسطوره خالی از لطف نباشد: «اودین و برادرانش جسد او را به گینو نگاگاپ (خالی بزرگ) حمل کردند و آن را در میان خود نهادند. گوشت او به زمین تبدیل شد و استخوان‌های‌اش به پرتگاه‌ها؛ دندان‌ها و قطعاتی از استخوان‌های شکسته‌اش به ریگ کنار دریا و صخره‌های کوچک تبدیل شدند. خون‌اش به صورت آب ساکن و دریا درآمد... آسمان را از جمجمه او پدید آوردند... از ابروهای او حایلی ساختند تا انسان‌ها را از خطر غول‌ها حفظ نمایند... مغز یمیر را به آسمان پرتاب کردند تا ابرها را پدید آورند.»

و در اساطیر بین‌النهرین ساختن جهان به دست

مردوک با استفاده از جسد تیامت و در پی کشته شدن قیامت به دست او این طور توصیف شده است: سپس او را دو نیمه می‌کند «مانند یک ماهی برای خشک کردن، با نیمی از اوسقفی برای آسمان می‌سازد و با نیمه‌ی دیگر زمین را می‌سازد تا آب‌های زیرزمینی را پایین نگاهدارد... از آب دهان تیامت ابرها سبکبار، باد باران را می‌آفریند. از زهر او مدغلتن را به وجود می‌آورد، و با چشمان او فرات و دجله را می‌گشاید.

### ○ چه نکات قابل تأملی در مقایسه میان اساطیر آرتکی و مایایی با اساطیر آریایی وجود دارد و شباهت‌های این اساطیر چون موتیف سفر قهرمان به سرزمین فرسوسو در اساطیر مزبور با اساطیر آریایی را چگونه می‌توان توجیه کرد؟

○ چون این دو



مجموعه‌ی اسطوره‌شناسی از نظر نژادی و جغرافیایی به دو حوزه‌ی کاملاً متفاوت تعلق دارند، مضمون‌های مشترکی در آنها دیده می‌شود می‌تواند جالب توجه باشد و تا حدودی ما را به بن‌مایه‌های اساطیری مشترک انسان‌ها هدایت کند یا سرخ‌هایی به دست دهد، اسطوره‌های توفان، سفر به جهان زیرین، تجدید حیات، خدای شهید شونده نبتی و خدایان خورشید و ماه از این

جمله‌اند. این مضمون‌ها که در اسطوره‌های اکثر ملت‌ها دیده می‌شود در اسطوره‌های آرتکی و مایایی نیز به وفور وجود دارند. آفرینش آسمان و زمین از یک هیولا نیز با اسطوره‌های اسکانديناوي و بین‌النهرین شباهت حیرت‌انگیزی دارد.

مقبول‌ترین تبیینی که درباره‌ی این شباهت‌ها می‌توان داد شباهت فیزیکی انسان‌ها، گذر آنها از مراحل نیکسان بلوغ، رویارویی آنها با مشکلات مربوط به کشاورزی و شکار، و سوالات بی‌شماری است که در مورد نسبت خود با هستی، نحوه‌ی پیدایش جهان و مرگ و نیستی دارند.

### ○ اما اجازه دهید که از بحث درباره کتاب کمی فاصله بگیریم. اسطوره‌ها از چه مقطع زمانی می‌آغازد، تاریخ یا پیش از تاریخ...؟

○ انسان اندیشه‌ورز حدود ۲۵۰ تا ۴۰۰ هزار سال قدمت دارد حال آنکه نوشتار از حدود ۶۰۰۰ سال قبل آغاز شده است. بدیهی است که طی این مدت زمان دراز انسان به کلیه‌ی پرسش‌های اساسی‌اش فکر می‌کرده و

تبیین‌هایی ارائه کرده است. اسطوره‌ها قدمت زیادی دارند و به قول ژوزف کمیل این همسرایی عظیم و زمزمه‌وار از زمانی آغاز می‌شود که انسان شروع به پرداختن داستان‌هایی می‌کند درباره‌ی حیواناتی که آنها را می‌کشد و می‌خورد؛ این تناقض که زندگی فقط با خوردن زندگان ادامه پیدا می‌کند. و سپس هنگامی که این گله‌ی انسانی اولیه از شکارگری به کشاورزی روی می‌آورد، داستان‌هایی که برای تفسیر راز و رمز زندگی بازگو می‌کند تغییر می‌کند و دانه به نماد جادویی این چرخه بی‌پایان تبدیل می‌شود. مرگ، دفن و ولادت دوباره‌ی دانه؛ و ماجرا به همین صورت ادامه می‌یابد.

### ○ تاریخ و جغرافیای دنیای اسطوره تا چه حد فانتزی و تا چه واقعی است، مثلا قوم آمازون، سیکلوپ‌ها و... آیا تصاویری اغراق‌آلود از واقعیت‌اند یا صرفاً آنها را باید امری تخیلی و انتزاعی محسوب داشت؟

○ برای ما که امروز این مطالب را می‌خوانیم، با توجه به سطح دانش امروزی، این پدیده‌ها صرفاً نوعی استعاره محسوب می‌شوند. سیاوش خدای شهید شونده‌ی نبتی است و ازدهایان افسانه‌ای، گاهی سیل و گاهی هم قحطی و خشکسالی‌اند. مارهای اسطوره‌ای نمادهای ولادت دوباره یا جوانی جاودان و آتش مظهر گرما و نور و پاک‌کنندگی است و نظایر آن. اما در مورد انسان‌هایی که این داستان‌ها برای آنها ساخته و پرداخته یا نوشته شده‌اند می‌توانیم بگوییم که احتمالاً آنها را باور می‌کرده‌اند، یا به عبارت دیگر در حوزه‌ی باورهای‌شان قرار داشته است. درک این استعاره‌ها به مثابه واقعیت امروز نیز در میان بخش‌هایی از مردم متداول است.

### ○ سینما و انیمیشن غرب سرشار از مضامین اسطوره‌ای و بازتولید مدرن و نوین آنهاست، ترس از نابودی جهان، تهاجم نیروهای بیگانه و جادویی از کرات دیگر، سفر به سویه‌های ناآشنا، ستیز با مرگ و... حیات افسانه و اسطوره در آثار هنری غرب، آیا بیانگر همیشگی بودن مضامین اسطوره‌ای در هر عصر و زمانی نیست؟

○ سینماگر اندیشمند و بزرگ میاستر فدریکو فلینی می‌گوید ما گرفتار همان ترس‌ها و رویاهایی هستیم که هزاران سال پیش بوده‌ایم. هنوز هم مسایلی از قبیل اینکه چرا می‌آییم و چرا می‌رویم، مرگ، هستی و نیستی از جمله مسایل اساسی فلسفه‌اند؛ همان‌طور که از هزاران سال پیش بوده‌اند. این مسایل در کنار ترس‌ها، رویاهای، شادمانی‌ها و نومیدی‌های مشترک، همگی حکایت از آن دارند که ما در کمند ساختن و بازسازی اسطوره‌هایی، در سطح درک و دانش امروز، گرفتاریم.

### ○ یکی از ترجمه‌های شما تروربیا ندها و پژوهش‌های مردم‌شناختی مالینفسکی است؟ مالینفسکی معتقد است که اسطوره به صورت داستان‌های مهم، رخدادهای گذشته را تقدیس می‌کند، اما به نظر می‌رسد که



اسطوره‌های مدرن بیش از گذشته به آینده و روایت‌های مربوط به آن می‌پردازند. از سوی دیگر اسطوره در صورت‌های کهن خویش امری کاملاً مرتبط با جامعه است، حال آنکه اسطوره‌های برساخته عصر ما مثلاً اسطوره‌ای که کامرون از واقعه‌ی تاریخی تایتانیک می‌سازد، در دل یک واقعه‌ی تاریخی یک روایت شخصی و فردیت را پی می‌جوید. این تغییرات آیا کارکرد اسطوره را در جامعه مدرن با جامعه‌ی کهن متفاوت می‌سازد.

○ اسطوره‌ها «رخدادهای مهم گذشته را تقدیس می‌کنند» به این منظور که آشوب را از جهان دور و نظم را مستقر سازند. در واقع، هدف این است که واقعه‌ای در آینده همچنان تکرار یا از وقوع آن جلوگیری شود. آفتاب بار دیگر طلوع کند، باران همچون گذشته ببارد، شکار برای کشتن و تغذیه باقی بماند، دانه بروید یا از وقوع سیل و قحطی و خشکسالی و آتشفشان و زلزله پیشگیری شود. در واقع اسطوره‌ها تقدیس گذشته به منظور تحقق هدفی در حال و آینده‌اند.

اما پاسخم به بخش دوم سؤال شما منفی است، چرا که اسطوره اساساً پدیده‌ای جمعی است روایتی که جیمز کامرون از تایتانیک می‌دهد مادام که به روایتی جمعی بدل نشود اهمیت اسطوره‌ای ندارد، چون اسطوره آن چیزی است که به روایتی جمعی راه می‌یابد. آنچه یک پدیده را به اسطوره تبدیل می‌کند ملت‌ها، اقوام و سایر گروه‌های جمعیتی هستند. اسطوره پدیده‌ای جمعی است و به گروه‌های انسانی تعلق دارد و مادام که جوامع انسانی وجود دارند انواعی از آن بازسازی یا تولید می‌شوند.

○ جوزف کمبل مفاهیمی چون اسطوره، روپا و... را در بررسی‌های اسطوره‌شناسی به طور همزمان مطرح می‌سازد. وی در کتاب «قدرت اسطوره» مضمون و تحلیل «سفر به دنیای درون» را بیان می‌دارد، اما به همان میزان نیز مسأله «برون» (فرهنگ، تاریخ، محیط و...) در شکل‌گیری اسطوره تأثیرگذار است. بر این اساس آیا می‌باید اسطوره را پدیده‌ای چندساختی دانست، از نظر کمبل این ساخت‌های گوناگون چگونه در کنار هم گرد می‌آیند؟

○ چشم‌اندازی که کمبل از آن به اسطوره می‌نگرد بسیار بلند و گسترده است از دیدگاه او اسطوره‌ها روپا جهان‌اند. روپاهای کهن الگویی‌اند و یا مسایل بزرگ انسانی سروکار دارند. آنها سرخ‌هایی برای کشف امکانات معنوی زندگی بشرانند. از این نگاه کلی و چندوجهی که بگذریم او اسطوره‌ها را به دو دسته‌ی کلی تقسیم می‌کند: یکی اسطوره‌هایی که انسان را به طبیعت و دنیای طبیعی که خود بخشی از آن است مربوط می‌کنند؛ و دیگری اسطوره‌های جامعه‌شناسی که شخص را به جامعه‌ای خاص مرتبط می‌کند، به گروه خاصی که عضوی از آن هستید. به عقیده‌ی او

نظام‌های اسطوره‌ای معطوف به اجتماع معمولاً به عشایر کوچنده تعلق دارند و اسطوره‌های معطوف به طبیعت متعلق به جوامع کشاورزی‌اند. تأکید و تکیه‌ی او بر اسطوره‌های معطوف به طبیعت است که هماهنگی و همنوایی انسان با طبیعت را متذکر می‌شوند و کل بشر را برکنار از گروه‌های خودی و غیرخودی بررسی می‌کنند. چشم‌انداز مطلوب او برای نگاه کردن به جهان کره‌ی ماه است تا کل سیاره‌ی زمین در چشم‌اندازی یکپارچه دیده شود.

○ کمبل در ژرفنای اسطوره نیروی زندگی را در شکل‌های گوناگون فرا می‌جوید، اما نکته آن است که اسطوره به همان میزان نیز می‌تواند با نیستی بیامیزد. یعنی تفکری مرگ‌اندیش را گسترش دهد. دیدگاه کمبل در این باره و آمیزش اسطوره با عناصری چون سیاست، قدرت، ایدئولوژی و مرگ‌اندیشی چیست؟

○ فکر می‌کنم بخشی از جواب را در پاسخ به پرسش قبلی شما داده باشم. از دیدگاه او بسیاری از اسطوره‌های اجتماعی و قومی، برادری را صرفاً در درون قوم و قبیله ترویج می‌کنند و خارج از این مدار بسته‌ی قومی قتل و خونریزی را روا می‌دانند و توصیه می‌کنند. تلاش او در بازشناسی این نظام اسطوره‌شناختی صرفاً به منظور نشان دادن شرارت‌هایی است که می‌تواند در پی داشته باشد، اما عشق و علاقه‌ی او سمبل معطوف به آن نظامی از اسطوره‌شناسی است که مشترکات انسان‌ها و رابطه‌ی آنها با طبیعت و هستی را بازمی‌تابد. اما درباره‌ی مرگ و نیستی، کمبل اصولاً از نیستی حرف نمی‌زند و همه چیز از جمله مرگ را در حوزه هستی می‌داند. به عقیده کمبل تصور مرگ، آغاز اسطوره‌شناسی است و نخستین اندیشه‌های مربوط به اسطوره‌شناسی با قبرها پیوند دارند. کمبل دفن مردگان را نوعی استعاره کشت دانه در دل خاک به منظور سبز شدن دوباره آن می‌داند و عقیده دارد که تدفین همواره متضمن فکر تداوم زندگی در فراسوی این سطح مریی است؛ سطحی از هستی که پشت این سطح مریی قرار دارد و مضمون پایه‌ای کل اسطوره‌شناسی است.

○ اسطوره نیز چون عناصر دیگر اغلب با قرائت‌های گوناگون توأم است و دور هرمنوتیکی را طی می‌کند، یعنی گفت‌وگویی حال با گذشته. گفت‌وگویی که می‌تواند اشکال گوناگون و قوت و شدت مختلف پیدا کند. جامعه در زمانی از برخی اسطوره‌های خویش دور شود و به برخی نزدیک گردد و در زمانی دیگر به نوعی دیگر. در نظرگاه کمبل قرائت اسطوره از چه عوامل و عناصری متأثر است و تفاوت کارکرد آن در جوامع سنتی و مدرن چگونه مورد توجه قرار می‌گیرد؟

○ کمبل به تحول اسطوره و دین و نوسازی آن براساس مقتضیات زمانه اعتقاد کامل دارد. به عقیده‌ی او گسترش علم نه تنها به اسطوره‌شناسی لطمه‌ای نمی‌زند، بلکه چشم‌اندازهای فراخ‌تری در اختیار ما

می‌گذارد. او می‌گوید زمانه‌ی ما چنان به سرعت تغییر کرده است که آنچه پنجاه سال پیش مناسب بود امروز دیگر مناسب نیست. فضیلت‌های دیروز شرارت‌های امروزند و بسیاری چیزها که در گذشته شرارت تلقی می‌شدند، ضرورت‌های امروزند. سامان اخلاقی باید همپای ضرورت‌های اخلاقی واقعی زمانه، یعنی اینجا و امروز حرکت کند. دین روزگاران کهن به زمانه‌ای دیگر و مردمی دیگر، مجموعه ارزش‌های انسانی دیگر و جهانی دیگر تعلق دارد. ما با بازگشت به گذشته از هم‌زمانی با تاریخ جدا می‌شویم، کودکان ما ایمان خود را به ادیانی که به آنها آموخته شده است از دست می‌دهند و سر در لاک خود فرو می‌برند. سنت‌های کهن را فقط از طریق نوسازی آن بر حسب شرایط جاری می‌توان حفظ کرد. در دوران کتاب مقدس عهد قدیم دنیا یک کیک سه طبقه‌ی کوچک بود که از چند صد مایل زمین در اطراف مراکز سکونت شرق نزدیک تشکیل می‌شد. هنگامی که جهان تحول می‌یابد دین نیز باید متناسب با آن متحول شود.

○ کمبل در مبحث عشق از صورت غیرشخصی آن در قالب Eros و Agape نام می‌برد و طرح می‌نماید که اعتقاد به ترابادورها عشق شخصی یک تجربه‌ی چهره به چهره Face to face است. اسطوره‌های عشق تا چه حد عشق غیرشخصی را تبدیل به عشقی شخصی می‌کند. آیا در اسطوره‌های عشق نیز ما چیرگی کهن الگوها یا رخساره‌های غیرشخصی را مشاهده نمی‌نماییم. مثلاً گذشته از «بویس و رامین» اغلب با عشقی پاک و زمینی و آرمانی سروکار داریم و...؟

○ کمبل سه نوع عشق یعنی اروس (Eros) آگابی (Agape) و امور (Amor) را از یکدیگر متمایز می‌کند. اروس جنبه شهوانی دارد و تمایل جنسی محض است. آگابی عشق عرفانی، مسیحی یا محلی است که مخاطب معینی ندارد. مخاطب آن می‌تواند خدایان، قدیسین یا هم‌نوعان و همسایگان و نظایر آن باشد. نوع سوم یعنی امور عشق و علاقه به یک شخص مشخص یا همان چیزی است که در فارسی به آن «دلدادگی» می‌گوییم. به عقیده کمبل مبارزه ترو بادورها علیه کلیسا و سنت‌های اجتماعی برای به کرسی نشاندن این نوع از «عشق» نماد بارز نوعی تحول فردیت در غرب است. او درباره تروبادورها می‌گوید: آنها تصمیم گرفتند آفریننده نیات خویش و وسیله تحقق آن باشند و تحقق عشق را شریف‌ترین کار طبیعت تلقی کنند، و خرد خود را از تجربه خویش اخذ کنند، نه از جزییات، مقتضیات سیاسی، یا مفاهیم متداول خیر و صلاح اجتماعی. این چرخش نماد و محور قرار دادن تجربه فردی، تمهد فردی به تجربه، باور فرد به تجربه خویش و زیستن با آن بود. کمبل می‌گوید می‌توان نمونه‌هایی از این نوع عشق را در داستان‌های شرقی نیز مشاهده رد، اما در آنجا به یک نظام اجتماعی تبدیل نمی‌شود.